

به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه‌ی دوستان.

ابیاتی از برنامه‌ی ۹۲۹ گنج حضور.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباحث یک نفس غایب از این کنار من

نور دو دیده‌ی منی، دور مشو ز چشم من
شعله‌ی سینه‌ی منی، کم مکن از شرار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۲۹

ای زندگی دیگر خسته شدم با پرسه زدن‌های پوچ و بی‌معنا، دیگر گدایی از دیگران و چیزها و یا مواد و الکل و پرخوری و پُک زدن مسخره به سیگار و بوی زیرسیگاری گرفتن کافی است، دیگر پندار کمال و تعصب به باورها و دانش کافی است.

این زبانی نبود که خدا به من داد، این زبان زندگی نیست و ما به اشتباه از قرین شدن با من‌های ذهنی، تلویزیون و تبلیغات یاد گرفتیم. دیگر در کلاس مولانا زبان عشق و حقیقت را می‌آموزم و دیگر زبان کاذب و توهمی من‌ذهنی دستش رو شده و یا کم‌کم در حال رو شدن است.

ای زندگی من دارم می‌آموزم که تسلیم شوم و «می‌دانم» و بدم و تقلا را بیندازم و به بزرگانی که دستم را در دستشان گذاشتی اعتماد کامل کنم و با زبان عشق جلو بروم تا با دیدی نو و عدم‌بین و بی‌قضاوت و بی‌ترس مجهز شوم که آن هم دید اصیل زندگی و خداگونه‌ی است و برای این دارم می‌آموزم هیچ‌چیزی را نگذارم جلو این دید را بگیرد و من را به تقلا و مقاومت و قضاوت و ستیزه و ناشکری و جروبخت و اثبات و قهر و دیگر چیزها بکشد.

چه کنترل و نصیحت و نگرانی برای دیگران، چه برگشتن به همانیدگی‌های پشت‌سر گذاشته‌شده و ترک‌شده، چه اتفاق لحظه‌ی حال و وضعیت زندگی‌ام، نمی‌تواند من را تکان دهد، اگر دستم در دست زندگی و بزرگانی که زنده به زندگی هستند باشد.

این نکته خیلی مهم است که هشیاری و انرژی خود را برای من‌های ذهنی و قرین شدن با آن‌ها تلف نکنیم و آن را نگه داریم برای زنده شدن به خدا و ادامه دادن به مسیر. تلف کردن زندگی در همانیدگی‌ها و قرین شدن‌ها باعث کم شدن گرمای عشق و یخ زدن ما می‌شود؛ آن‌ها خدای خود را دارند اگر با این دید ببینیم یعنی دیدی عدم، و البته توکل داشتن صددرصد به حکمت و تقدیر و تدبیر زندگی، هر نگرانی و کنترل و حرص را می‌اندازیم.

و خلاصه که وقتی به‌جای خدا چیزهای دیگر را در مرکز بگذاریم و شادی و خوشی و زندگی را از آنها گدایی کنیم، خالی از خوشبختی و شادی بی‌سبب و بی‌نهایت می‌شویم و این اصلاً ارزش زندگی را ندارد.

حتی میلیاردها پول و مقام و شهرت و دانش بدون مرکز عدم، مرکزی یخ و مرده است و همیشه خمار و این خماری با مواد و الکل و سیگار و تعدد رابطه و حرص زدن پر نخواهد شد، بلکه پست‌تر و تاریک‌تر می‌شود و نکته‌ی مهم این است که ما با سکوت و «انصتوا»، پرهیز و «اتقوا»، درد هشیارانه با رضایت و عشق برای پرهیز و ترک و البته صبر و پذیرش بی‌چون‌وچرا و نبستن فضا با تسلیم قرین خدا می‌شویم.

و نکته‌ی تکمیلی این است که من برای سه روز از برنامه فاصله گرفتم و با کتابی قرین شدم و به درد و انحراف افتادم و گیج شده بودم و مرکز عدم را از دست داده بودم ولی شکر خدا به برنامه برگشتم و قرین برنامه و زندگی شدم و زندگی و برنامه‌ی معنوی و راه عشق دوباره کم‌کم کرد سریع جمع‌وجور شوم.

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۴۲

-قدم: دیرینگی، قدیم

ما در این لحظه دو انتخاب داریم:

که به ذهن برویم و گرفتار باورها و تجزیه تحلیل‌های سرگردان و حدس و گمان و فلسفه بافی‌های پوچ و حس شکست و حس قربانی و ناشکری، جبر من‌ذهنی و کم‌اندیشی و ترس از زندگی و یا انحراف در لذت‌های آفل و تلف‌کننده شده و یا می‌توان با انتخاب تسلیم و سکوت و توکل به خدا و گرفتن عقل و خرد و دید خداگونه و عدم و داشتن فضای باز و آزاد و منبسط و سپردن فرمان و تدابیر به خود زندگی سوار خوشبختی و شادی بی‌سبب و بی‌نهایت شده.

پس نکته در «اولین قدم در هر لحظه است»، که فضا را باز می‌کنیم و یا فضا را می‌بندیم.

حضور گر همی‌خواهی از او غایب مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَّ مَنْ تَهْوَى دَعَّ الدُّنْيَا وَ أَهْمِلَهَا
-حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱

«اگر خواهان حضور در پیشگاه معشوقی، هرگز از او غایب مشو و هرگاه رسیدی به کسی که او را دوست می‌داری (معشوق)، دنیا را رها کن و از آن درگذر.»

پس اگر زندگی حقیقی و خوشبختی و همراهی با خدا را می‌خواهیم از دست ندهیم و تلف نشویم، از چیزهایی که اعتیاد و حرص و حسرت و شهوت و طمع و ولع و انتقام و حسادت نسبت به آن‌ها را داریم دست بکشیم و از آنها گدایی نکنیم و درد ناهشیارانه نکشیم، چراکه آن‌ها فقط خمارتر می‌کنند.

بیار آن که قرین را سوی قرین کشدا
فرشته را ز فلک جانب زمین کشدا

بچه بچه ز جهان همچو آهوان از شیر
گرفتمش همه کان است، کان به کین کشدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸

برای پیوستن به خدا و یکی شدن و قرین شدن با خدا باید تسلیم و متواضع نسبت به خدا باشیم، باید در برابر اتفاقات بد و خوب متواضع و شکرگزار باشیم و اگر دردی بود هشیارانه و با صبر و شکر قبول کنیم و روی چشم بگذارم تا زندگی بازی بعدی را برایم رو کند و قدم به قدم به من نزدیک‌تر و من به زندگی نزدیک‌تر و یکی شویم و این مسیری است که اگر حقیقی و بدون خودنمایی و دورویی و حرص باشد، دیگران هم از سکوت و سکون و تواضع و گذشت و پذیرش و توکل و صبر ما ارتعاشی جذب می‌کنند تا شاید بتوانند نور درون خودشان را روشن کنند.

پس در این راه من‌ذهنی رازهن و شکارچی است که از هر طریق و هر راه و هر اتفاق و هر فکری حمله می‌کند و ما باید بجهیم و از روی آن‌ها با شناسایی و پرهیز و درد هشیارانه پرواز کنیم حال می‌خواهد به‌ظاهر کوچک و یا به‌ظاهر بزرگ و قدرتمندی و ثروتمندی و شهرتی باشد و یا اعتیاد و چسبیدن به آدم‌ها و یا چیزهای خمار کننده .

از لقای هر کسی، چیزی خوری
وز قران هر قرین، چیزی بری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۹۱

چون ستاره با ستاره شد قرین
لایق هر دو اثر زاید یقین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۹۲

ما یک بار برای همیشه اگر با خود تعهد کنیم که مراقب قرین‌های اطراف باشیم و خود را وا ندهیم و در اختیار من‌های ذهنی نگذاریم و البته از طرفی دیگر خود را قرین بزرگان و کسانی که در راه زنده شدن به خدا هستند و تعهد دارند و فضاگشا هستند بکنیم، مسیر را از دست نمی‌دهیم و وقت را تلف نمی‌کنیم.

من در راه زنده شدن بیش‌ترین درجایی که زدم سر قرین شدن و دلسوزی بی‌مزد و سعی برای تغییر دیگران بوده و البته هیچ‌کسی را نتوانستم تغییر دهم و حتی نتوانستم یک لیوان آب خوردن صحیح را یاد بدهم چه برسد به چیزهای دیگر و از آن طرف هر دفعه از تو خالی و بی‌انرژی شدم و از جنس غم و ستیزه و یا خشم ولی هر بار هم که به دامان گنج حضور افتادم دستم را گرفت و جمع‌وجورم کرد .

هر زمینی کآن قرین شد با زُجَل
شوره گشت و کشت را نبود محل
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۰

هر انسان خالی و عدم چه کودک و چه سن و سال‌دار اگر خود را در معرض قرین‌های من‌ذهنی دردمند، خشمگین، بدبین، حریص، طماع، منحرف و یا هر برنامه‌ی تلویزیونی از این جنس‌ها بگذارد، خودش را به شوره‌زار و زمینی خشک تبدیل می‌کند و این موضوع می‌گوید که ما پندار کمال و حس قهرمان بودن نداشته باشیم و فکر کنیم روی ما اثر نمی‌کند .

نای و دف و چنگ را از پی گوشی زند
نقش جهان جانب نقش نگر می‌رود
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۸۸

-نقش‌نگر: ظاهرین، کسی که به نقش و نگار نظر دارد.

صدای زندگی و پیغام‌ها و راهنمایی برای کسانی است که چشم و گوش و سر من‌ذهنی را انداخته و به سطح و ظاهر امور و اتفاقات کاری ندارند و عمق و ناشناخته و تدابیر خدا را می‌بینند که می‌خواهد آنها را پاک از همانیدگی و زنده به زندگی کند .

جنس رود سوی جنس، بس بود این امتحان
شه سوی شه می‌رود، خر سوی خر می‌رود

هر چه نهال ترست، جانب بستان برند
خشک چو هیزم شود، زیر تبر می‌رود
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۸۸

خیلی ساده و روشن است که اگر فضا را باز کنیم و فقط خدا را بخواهیم، سر دوراهی جهان و همانیدگی‌ها و گدایی‌ها و چسبیدن‌ها و یا حرص زدن‌ها به تله نیفتاده و مسیر حقیقی و اصلی را می‌رویم. پس یک بار برای همیشه جنس خود را بشناسیم تا به سمت خدا و بهشت و خوشبختی و شادی بی‌سبب، بی‌نهایت قدم برداریم و من کاذب و توهمی را در شیشه کنیم تا ما را گول نزند و ما را به جسم و مقاومت و ستیزه و بدبختی محدود نکند و به هیزمی خشک تبدیل نکند. پس فضاگشایی و تسلیم و شکر ما را تر و تازه و باطراوت و بستن فضا و ناشکری و ستیزه ما را خشک و تلف می‌کند .

بس کن از این امر و نهی، بین که تو نفس حرون
چونش بگویی: مرو، لنگ بتر می‌رود
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۸۸

حرون: سرکش، نافرمان

امر و نهی چه به من‌ذهنی خود و چه دیگران ایجاد مقاومت بیش‌تر می‌کند؛ خود و دیگران را باید عاشقانه و با فضاگشایی هدایت کنیم و همین امر سبب افتادن همانیدگی و شناسایی می‌شود و البته دست زندگی در عمق و با قضا و کن فکان در وقت مناسب عمل می‌کند تا آمادگی و هشیاری و تسلیم ما را ببیند و پاداش سکوت و عدم کنترل و عدم نصیحت را با پاک کردن ما بدهد.

بارها در پیام‌های تلفنی برنامه شنیدیم که با تمرکز شخصی روی خودش و عاشقانه با خودش رفتار کردن و عاشقانه به دیگران گیر ندادن ناگهان دیده بودند که اطرافیان تغییراتی کردند و آرامشی گرفتند. مثلاً خانمی که در کشوری دیگر بود وقتی به ایران آمده بود، شگفت‌زده شده بود از تغییراتی که خانواده‌اش کرده بودند و مقاومت آن‌ها به آرامش تبدیل شده بود .

با سپاس از همه
علی از تهران